بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

گلستان

در مطبع نامی منشی نولکشور به طبع مطبوع جهانیان شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله علی نعمائه والصلوة علی نبیه والسلام علی صفیائه قال الفقیر الراجی الی الله القوی
جمع نعمت ۱۲ — برگزیده ها ۱۲

جنید عبد الله الموسوی غفر الله له ولوالدیه واحسن الیهما والیه چون دیدم طباع بعضی و مان

کم اسم از معضلات کتاب گلستان تصنیف شیخ المشائخ حضرت شیخ سعدی شیرازی نور الله

مضجعه در نمی یابند مشکلات گلستان را سه قسم ساختم والله ولی التوفیق قسم
خوابگاه او ۱۲

اول در اشعار عربی و بعضی فارسی قسم دوم در مرکبات معانی بعضی اقوال کلام

واحادیث نبوی وکلام ربانی قسم سوم در لغات مفردات بترتیب حروف تهجی

قسم اول در اشعار عربی وغیره

شفیع مطاع نبی کریم
آنحضرت شفاعت کننده اطاعت کرده شده نبی بزرگ

قسیم جسیم نسیم وسیم
قسمت کننده علمها در دنیا تن دار خوشبو و جمیل اند

بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله
رسید بزرگی را بکمال خود روشن کرد تاریکی را بجمال خود
لقد سعد الدنیا به دام سعده
هرآینه بتحقیق نیک‌بخت شد اهل دنیا بجهت او همیشه باد نیک‌بختی آن پادشاه
کذلک تنشا لینة هو عرقها
همچنانکه پرورش می‌یابد شاخی که آن پادشاه اصل آن شاخ است
روضة ماء نهرها سلسال
باغی که آب نهر او سرد و شیرین است +
اقل جبال الارض طور وانه
خردترین کوههای زمین طور است و بتحقیق که او +
غذیت بدرها ونشات عندی
غذا یافتی تو بشیر مادر پرورش یافتی تو نزد من +
اذا کان الطباع طباع سوء
وقتیکه باشد طبیعتها طبیعتهای بد
اذا یئس الانسان طال لسانه
وقتیکه ناامید شود آدمی دراز گردد زبان او
الا لا تحزن اخا البلیه
خبردار شو اندوهگین مباش ای برادر بلا
اذا شبع الکمی یصول بطشا
هرگاه که سیر شود آدمی حمله میکند سخت
اعلمه الرمایة کل یوم +
می آموختم من آن شخص را علم تیراندازی هر روز
اصنع بنا ما انت له اهله
بکن تو با چیزی که توئی در آن چیز را سزاوار
ان لم اکن راکب المواشی
اگرچه نیستم من سوار مرکبها + + +
کیف اذا یا من تعد محاسنی
پسندیده کردی تو اکنون ای کسیکه میشماری تو نیکوئیهای ظاهر مرا

حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله
نیکوست تمامی عادات او درود فرستید برو و بر آل او
وایده المولی بالویة النصر
و استوار کند او را الله بنشانهای فتح +
وحسن نبات الارض من کرم البذر
و نیکوئی روئیدنی زمین از بزرگی تخم است
دوحة سجع طیرها موزون +
درختی که آواز پرندها او خوش است
لاعظم عند الله قدرا ومنزلا
هرآینه بزرگ است نزد خدا از روی مرتبه و درجه
فمن انباک ان اباک ذیب
پس کدام آگاه کرد ترا که پدر تو گرگ است
فلیس بنافع ادب الادیب
پس نیست نفع کننده ادب ادب کننده
کسنور مغضب یصول علی الکلب
همچو گربه خشمناک که حمله میکند بر سگ
فلله من الطاف خفیه
پس مر خدای مهربان راست لطفهای پوشیده
وخاوی البطن یبطش بالفرار
و خالی شکم حمله میکند بگریختن +
فلما اشتد ساعده رمانی
پس هرگاه که سخت شد بازوی او تیر زد مرا +
ولا تفعل بنا ما نحن له اهله
ولکن تو با چیزی که ما هستیم در آن چیز را سزاوار +
اسعی لکم حامل الغواشی +
کوشش کنم مر شما را برداشتن زین پوشهای اسپ
علانیتی هذا ولم تدر باطنی
خصلتهای ظاهر من اینست و ندانستی تو چیزیکه باطن منست

۱۲

استشم من اهوی بغیر وسیلة
می‌خواهم کسی را که دوست میدارم بغیر واسطه
یؤجج نارا ثم یطفی برشه
می‌افروزد آن آتش را پس فرو می‌نشاند با اشک خود
یهاج الی صوت الاغانی طبیعة
برانگیخته میشود طبیعتم بسوی آواز سرود گویان بسبب خوش آوازی
انی لمستتر من عین جیرانی
تحقیق که من پنهانم از چشم همسایگان خود + +
و عند هبوب الناشرات علی الحمی
و نزدیک وزیدن بادها بر مرغزار + + +
زنهار از قرین بد زنهار
پرهیز از همنشین بد پرهیز + + + +
و انشا [illegible] جلنار
[illegible] گلنار + +
یا ایها [illegible] حوله [illegible]
[illegible] کشته اند
اذا [illegible] کن ساترا و حلیما
چون [illegible] پوشنده و بردبار
[illegible] من الذل [illegible] +
[illegible] ذلت حاصل [illegible] +
او [illegible] فی الخطر
[illegible] سفر ور در خطر + +
یا لیت قبل منیتی یوما افوز بمنیتی +
ای کاشکی پیش از آنکه بمیرم روزی یابم مراد خود را
[illegible] الکاس لیس بطاهر
[illegible] در پیالهٔ شراب [illegible]
قد [illegible] چه باشد [illegible] +
[illegible] خلق را خبر +

فیلحقنی شأن اضل طریقا
پس ملحق شده است مرا کاری که گم کردم راه را
لذلک ترانی محرقا و غریقا
از جهت این معنی می‌بینی مرا سوخته و غرق شده
و انت مغنی ان سکت نطیب
و تو آن سراینده هستی که اگر خاموش شوی خوش شویم +
والله یعلم اسراری و اعلانی
و حق تعالی میداند حال باطن و ظاهر مرا + +
تمیل غصون البان لا الحجر الصلد +
میجنبند شاخهای درخت بان نه سنگ سخت
وقنا ربنا عذاب النار
نگاه دار تو ای پروردگار ما از عذاب دوزخ
علقت بالشجر الاخضر نار +
گویا آویخته شده است بر درخت سبز آتش
و هو ساق یری و لا یسقی +
و آن غلام ساقی [illegible] نوشانند +
یا من [illegible] امری لم لا [illegible]
ای کسیکه پیدا است حال مرا چرا [illegible] وار
الفقر منتصب والقدر مخفوض
دیگر نصب شونده باشی و مرتبه فرو رفته شده
حتی هلکت فلیت النمل لم تطر
تا آنکه هلاک شدی تو پس کاشکی مورچه را پر نبودی
بحر التلاطم رکبتی و اظل امل [illegible]
یعنی بدریای [illegible] که موج زند تا زانوی من و دائم [illegible] خود را
قلنا [illegible] المیزر +
گفتیم [illegible] با آن درزی [illegible] پایجامه را +
عجلا جسدا له خوار +
و آن در معنی گوساله است [illegible] آواز [illegible] است +

[illegible]

[illegible]

سمعی اسلے حسن الاغانی
گوش من ابسوی نیک سرود ها ست + +
ماذا تحدثنی وقد مرالعیس
چیست آنکه حکایتی میکنی تومرا دران حالتی که گذشتند شتران سپید و سرخ
المرلیس یشلع فی ارضه
مرد مشهور نمی شود در زمین خود + + + +
واخوالعداوة لایمر بصالح
بصاحب دشمنی نمیگذرد به مرد نیکو کارها
رضینا من نوالک بالرحیل
راضی شدیم ما از عطاے تو بر فستن
اذا نهق الخطیب ابوالفوارس
هرگاه آواز کرد مثل آواز خران خطیب که کنیت او ابوالفوارس است
سری طیف من یجلو بطلعته الدجی
در شب آمد خیال کسی که روشن میشود بروی او تاریکے +
اتانی الذی اهواه فی غلس الدجی
آمد مرا آنکه دوست میدارم من او را در تاریکے شب
اذا جئتنی فی رفقة لتزورنی
وقتیکه بیائی تو بما در جماعه همسفران بجهت آنکه زیارت کنی مرا
فقدت زمان الوصل والمرء جاهل
گم کردم وقت وصال دوست را و حال آنکه مرد نادانست
وان سلم الانسان من سوء نفسه
واگرچه سلامت ماند مرد از بدی ذات خود
ظما بقلبی لا یکاد یسیغه
تشنگی ست در دل من که روان نمیکند آنرا + +
بلیت بنحوی یصول مغاضبا
بتلا گشتم بنحوی که حمله میکند آن نحوی دران حالت که خشم کننده است
علی جبر ذیل لیس یرفع راسه
بحالیکه دامن کشان میگذرد برنمیدارد سر خود را

من ذا الذی حسن المثانی
کیست آنکه نیک سرود گوینده است
فالغریب سوی الغریب انیس
نیست برای مسافر سوای مسافر دوستی + +
کالصقر لیس یصاد فی وکره
همچو چرغی که نیست آن چرغ شکار کننده در آشیانه خود
الا ویلزمه بکذاب اشر
مگر حال آنست که ملزم گرداند او را بدروغگو بسے متکبر
رضیت من الغنیمة بالتلیل
راضی شدیم ما از غنیمت باواز آب یا آواز افتادن
له صوت یهد اصطرخ فارس
مرآن خطیب را آوازیست که بجنباند اهل اصطرخ فارس را
یرافقنی علی اللیل هادیا
دوست میدارد مرا هر شب در حالتیکه راه نماینده است
فقلت له اهلا وسهلا ومرحبا +
پس گفتم مر او را آئی خانه زاد نوردی زمین را و فراخ معاش شدی فی الخ شدن
وان جئت فی صلح فانت محارب
اگرچه بیائی در آشتی پس تو جنگ کننده + +
بقدر لذید العیش قبل المصائب
بقدر لذیذ زندگے پیش از رنجها + +
فمن سوء ظن المدعی لیس یسلم
پس از بدی گمان مدعی سلامت نماند +
رشفت الزلال ولو شربت بحورا
ربختن آب شیرین اگرچه بنوشم دریا ها را + +
علی کزید فی مقابلة العمرو
بر من همچو زید در مقابله عمرو + + + +
وهل یستقیم الرفع من عامل الجر
آیا راست می آید رفع از عامل جر

ان لم امت یوم الوداع تأسفا
اگر نمردم من روز وداع در آنحال که افسوس کننده ام
ورب صدیق لامنی فی ودادها
و بسا دوست ملامت کردند مرا در دوستی آن محبوبه
ما مر من ذکر الحمی بمسمعی
انچه گذشت از یاد کردن مرغزار از گوش من +
یا معشر الخلان قولوا للمعافا +
اے گروه دوستان بگوئید با تندرست +
لو ان حبا بالملام یزول
اگر بدرستی که دوستی بملامت کردن زائل شود + +
لما رات بین یدی بعلها
هرگاه دید آن زن پیش شوهر خود + +
قالت هذا المعمر میت
گفت آن زن این آلت بآن مرد مرده است
مضی الصبی والشیب غیرنی
گذشت کودکی و تبال آنکه پیری متغیر کرد مرا
پیر هفتاد ساله جفت کند
چون هفتاد ساله از زن ... کند +
من کان بین یدیه ما اشتهی رطب
کسیکه باشد پیش او که انچه میخواهد خرماے تر
وراکبات نیاق فی هوادجها
زنان سوار ماده شتران در عماریها خود +
قطرا علی قطر اذا اتفقت نهر
قطره بر قطره وقتیکه متفق شود جوئے گردد +
یا ناظرا فیه سل بالله مرحمة
اے نظر کننده درین کتاب بخواه از خدا رحمت کردن
واطلب لنفسک من خیر ترید بها
و طلب کن برای خود هر چیز نیکه میخواهے +

لا تحسبونی فی المودة منصفا
پندارید در دوستی انصاف کننده + +
الم یریا یوما فیوضح لی عذری
آیا نمی بیند آن صدیق آن محبوب ار روزی پس ظاهر شد برای من
لو سمعت ورق الحمی صاحت معی
اگر بشنوند جانوران مرغزار ناله میکردند آن جانوران با من
فلست تدری ما بالقلب الموجع
نمیدانی انچه در دل دردناک است + +
لسمعت اذکا لمفتری به عذول
هر آئینه می شنیدم دروغیکه بسته است آنرا گوایان عاذل
شیئا کارخی شفة الصائم
چیزی را مانند سست ترین لب روزه دار که فرو هشته باشد
وانما یقرأ الرقیة للنائم +
جز این نیست که خوانده میشود افسون در خواب کننده را
وکفی بتغییر الزمان نذیرا +
و بس است متغیر شدن زمانه برای خوف +
کور مقری خوی نبی چشم روشن
کور مقری ست که بخواب نه بیند چشم روشن را
یغنیه ذلک عن رجم العناقید
سبب پروا کند ش این امر از جنگ زدن خوشهای انگور
لم یلتفت الی من غاص فی الکثب
التفات نمیکنند سوی کسیکه فرو رفته در تودهای ریگ
ونهر الی نهر اذا اجتمعت بحر
و جوئے بر جوئے وقتیکه جمع شود دریا گردد +
علی المصنف واستغفر لصاحبه
بر مصنف و طلب آمرزش کن برای صاحب آن کتاب
من بعد ذلک غفرانا لکاتبه
پس آن نیکوئی طلب کن و آمرزش مر نویسنده آنرا

لو ان لی یوم التلاق مکانة +	عند الرؤف ثقلت یا مولانا +
اگر به راستی که برای من روز قیامت جاے باشد	نزدیک خدای مهربان هر آینه گویم اے مالک ما
انا المسی وانت مولی محسن	ما قد اسات واطلب الاحسانا +
من گنهگارم و تو نیکوکار ہستے	ما آنکه بتحقیق بد کردم و طلب میکنم نیکوئی را

قسم دوم در بیان معانی عبارت عربیه

اعملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور یا ملائکتی قد استحییت
عمل کنید ای فرزندان داود شکر را و اندکی اند از بندگان من شکر کنندگان ای فرشتگان من بتحقیق شرم میدارم
من عبدی ولیس له غیری فقد غفرت له ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفناک
از بندهٔ خود نیست مر آن بنده را غیر من پس بتحقیق آمرزیدم من آن بنده را نه پرستیدیم ما ترا آنچه سزاوار پرستیدن تست و نشناختیم ما ترا چنانکه
حق معرفتک ظل الله تعالی فی ارضه ورب الارض راض عنه الناس علی دین
سزاوار شناختن تست سایه خدا تعالی در زمین او و پروردگار زمین راضی ست ازان بادشاه مردمان بر دین
ملوکهم اللهم متع المسلمین بطول حیاته وضاعف ثواب جمیله وحسناته وارفع
بادشاه خود اند بار خدایا برخوردار کن مسلمانان را بدرازی زندگی او و دو چند گردان اجر خوبی و نیکی او و بلند کن
درج اولیائه وولاته ودمر علی اعدائه وشناته بما تلی فی القرآن من آیاته اللهم
رتبه دوستان او و والیان او و هلاک آور دشمنان او و مخالفان او ببرکت چیزی که تلاوت کرده میشود در قرآن از آیات آن خدایا بار خدایا
آمن بلده واحفظ ولده الکریم اذا وعد وفا المؤید من السماء المظفر علی الاعداء
امن ده شهر او را و نگاه دار فرزندان او را مردی که چون وعده کند وفا کند تائید کرده شده از خالق آسمان فیروزی یابنده بر دشمنان
عضد الدولة القاهرة جمال الانام مفخر الاسلام سعد بن اتابک الاعظم
بازوی دولت که غالب است خوبی خلق بزرگی اسلام سعد پسر امیر برتر
شهنشاه المعظم مالک رقاب الامم مولی ملوک العرب والعجم سلطان البر والبحر ذوالامان
بادشاه بادشاهان بزرگ صاحب گردنهای امت خداوند بادشاهان ولایت عرب و عجم بادشاه خشکی و تری صاحب امان
لاهل الایمان وارث ملک سلیمان مظفر الدنیا والدین ابوبکر بن سعد زنگی ادام الله
خداوند ایمان را میراث گیرندهٔ بادشاهت حضرت سلیمان فتح داده شده دنیا و دین ابوبکر پسر سعد زنگی همیشه دارد خدا تعالی
اقبالهما وضاعف جلالهما وجعل الی کل خیر مآلهما امیر کبیر عالم عادل ظهیر سریر
دولت ایشانرا و دو چند گرداند بزرگی ایشانرا و گرداند بسوی هر نیکی بازگشت آن هر دو سردار بزرگ دانا داد دهنده پشتیبان تخت
سلطنت مشیر تدبیر مملکت کهف الفقرا ملاذ الغربا مربی الفضلا محب الاتقیا افتخار
بادشاهی مشورت کننده تدبیر بادشاهی صاحب پناه فقیران جای پناه بی شهران پرورنده عالمان دوستدار پرهیزگاران بزرگی

اهل فارس ملک الخواص بین الملوک والسلاطین باربک فخر الدوله والدین غیاث الاسلام
اهل فارس پادشاه خاصان مقوی ومعین پادشاهان بزرگ امیر بزرگی دولت ودین فریادرس اسلام
والمسلمین ابوبکر بن ابی نصر اطال الله عمره واجل قدره وشرح صدره وضاعف اجره قدم
ومسلمانان ابوبکر پسر ابی نصر دراز گرداند خدا تعالی عمر او را وبزرگ گرداند مرتبه او را وکشاده دارد سینه او را ودوچند گرداند
الخروج قبل الولوج والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس الشاة لطیفة والفیل جیفة طوعا
بیرون آمدن را پیش از در آمدن وآنانکه فرو خورندگانند خشم را ودرگذرندگانند تقصیرات را از مردم گوسپند پاک ست وپیل مردار ست خوشی
کرها ما من مولود الا یولد علی الفطرة فابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه من عمل صالحا
ناخوشی نیست از هیچ فرزندی مگر زاده میشود بر طریقهٔ اسلام پس پدر ومادر او یهودی گردانند او را یا نصرانی یا آتش پرست کسی که کار نیک کند
فلنفسه ومن اساء فعلیها اخذته العزة بالاثم یا رحیم یا غفور السلامة فی الوحدة والآفات
پس مر نفس خود را وکسیکه بد کند پس بر انست گرفت او را بزرگی بگناه کردن ای رحمت کننده ای آمرزنده سلامت در تنهائی ست وبلاها
بین الاثنین لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل مشاهدة الابرار بین
درمیان دو تن برای من با خدا وقتی ست که نمیگنجد من در آن وقت فرشته بزرگ ونه پیغامبر مرسل دیدن نیکوکاران میان
التجلی والاستتار ونحن اقرب الیه من حبل الورید الوقف لا یملک فان مع العسر یسرا
روشنائی وپوشیدگیست وما نزدیک تریم بسوی او از رگ جان وقف ملک نمیشود پس بدرستی که با دشواری آسانی ست
زر غبا تزدد حبا اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم واذا مروا باللغو مروا کراما
زیارت کن یکروز درمیان تا زیاده شود محبت آیا میفرمائید مردمان را به نیکی وفراموش میکنید ذاتهای خود را ووقتیکه بگذرند بکار زشت میگذرند
فآت ذا القربی حقه وان جاهدک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما هذا
پس بده خداوند نزدیکی را حق او را واگر کارزار کنند ترا برآن که شریک آری بمن چیزیکه نیست ترا بآن چیز شناسائی پس فرمانبرداری مکن ایشانرا این
المقدار یحملک ومازاد علی ذلک فانت حامله کلوا واشربوا ولا تسرفوا ولو بسط الله الرزق
مقدار بردارد ترا وچیزیکه زیاده شود بر آن پس تو بردارندهٔ آنی بخورید وبنوشید وخرج بسیار مکنید اگر فراخ گرداند خدا تعالی رزق
لعباده لبغوا فی الارض الخبیثات للخبیثین حتی اذا ادرکه الغرق قوله تعالی
برای بندگان خود هر آئینه سرکشی میکردند اوشان در زمین چیزهای زبون وناپاک برای ناپاکانست تا آنکه دریافت او را غرق
فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین ان انکر الاصوات لصوت الحمیر
پس وقتیکه سوار شوند در کشتی بخوانند خدا را در حالیکه خاص میگردانند برای او دین را از شرک ونفاق بدرستی که بدترین آوازها هر آئینه
ما تقول فی الامارة قال لا خیر فیهم ما دام احدهم لطیفا یتخاشن فاذا خشن یتلاطف
چه میگوئی در حق مردان گفت نیست نیکوئی در ایشان تا وقتیکه باشد یکی از ایشان لطیف سختی میکند پس هرگاه که سخت شد نرمی میکند
التمر یانع والناطور غیر مانع یا غراب البین لیت بینی وبینک بعد المشرقین
خرما پخته است ونگهبان مانع نیست ای زاغ فراق کاشکی درمیان من وتو دوری مشرق ومغرب بودے

ضرب زید عمرا و کان زید متعدیا کلموا الناس علی قدر عقولهم قد لکن الذی للتنبیه
زد زید عمرا و بود زید تعدی کننده کلام کنید مردمان را بمقدار عقلهای ایشان لیکن آن کسی ست که ملامت میکردید شما
فیه ضرب الحبیب زبیب لا یغلق باب التوبة علی العباد حتی تطلع الشمس من مغربها
در حق آن مرا زدن آن دوست مویز ست در لذت بند کرده نخواهد شد در توبه بر بندگان تا آنکه برآید آفتاب از جای غروب خود
استغفرک اللهم واتوب الیک قوله تعالی فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا انبئهم الله
آمرزش میخواهم از تو ای بار خدا و باز میگردم بسوی تو پس نخواهد که فائده دهد ایشان را ایمان ایشان وقتیکه دیدند عذاب ما را و بیاگاهانید ایشان را الله تعالی
نبأ با حسنا بلغ ما علیک فان لم یقبلوا فما علیک یا بنی انک یوم القیمة مسئول بما ذا
آگاهانیدن خوب برسان آنچه بر ذمه تست از امر معروف و نهی منکر پس اگر قبول نکنند بر تو باکی نیست ای پسر من بدرستی که تو روز قیامت پرسیده شوی که چه
اکتسبت ولا یقال بمن انتسبت موت الفقراء راحة اعدی عدوک نفسک التی بین
کسب کردی و نگفته شود با که نسبت داری که شریف هستی یا رذیل مرگ فقیران آرام ایشانست سخت‌ترین دشمنان تو نفس تست که میان
جنبیک اعوذ بالله من الفقر المکب و مجاورة من لا یحب الفقر سواد الوجه فی الدارین
دو پهلوی تست پناه میخواهم از خدا تعالی از فقر یکه نگون کننده باشد و از همسایگی کسیکه دوست ندارد فقیری ای بینوائی سیاه روئی ست در هر دو جهان
الفقر فخری کاد الفقر ان یکون کفرا اولئک لهم رزق معلوم لا رهبانیة فی الاسلام
فقر بزرگی نیست نزدیک ست فقیری که باشد کفر آنان یعنی اهل جنت ایشان را روزیست معلوم در وقت اشتها نیست باز داشتن نفس از حظوظ
لئن لم تنته لارجمنک حفت الجنة بالمکاره وحفت النار بالشهوات ومن یتوکل
هر آینه اگر باز نخواهی ماند هر آینه سنگسار خواهم کرد گرد گرفته شده است جنت بمکروهات گرد گرفته شده است دوزخ بخواهشهای نفسانی و کسیکه اعتماد کند
علی الله فهو حسبه عالم عادل مؤید منصور مالک ازمة الانام حامی بیضة الاسلام وارث
بر خدا پس او تعالی کافی ست او را دانا عدل کننده استوار کرده شده یاری داده شده خداوند مهارهای مردمان نگاه دارنده بیضه اسلام میراث یابنده
ملک سلیمان اعدل الزمان مظفر الدنیا والدین ابوبکر بن سعد زنگی ادام الله ایامه
ملک سلیمان عادل‌ترین زمانه فیروزی یابنده دنیا و دین که نامش ابوبکر پسر سعد زنگی ست همیشه دارد خدا تعالی روزگار او را
ونصر اعلامه احسن کما احسن الله الیک جیدا ولا تمنن فان الفائدة الیک عائدة
و یاری دهد نیزه‌های او را نیکوئی کن چنانچه نیکوئی کرد حق تعالی بسوی تو بخشش کن و منت منه زیرا که فائده آن بسوی تو باز گردنده است
یهدی به وهو لا یهتدی آخر الحیل السیف احد الحجتین الم اعهد الیکم یا بنی آدم
راه یافته میشود بسبب وی و حال آنکه خود راه نیافته است شمشیر آخر حیله‌هاست یکی از دو حجت است آیا پیمان نگرفتم از شما ای فرزندان آدم
ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین قال بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر
اینکه نه پرستید شیطان را بدرستی که آن شیطان شما راست دشمن ظاهر گفت یعقوب علیه السلام بلکه آراسته‌اند برای شما نفسهای شما کاری را پس صبر
جمیل قال الله تعالی ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر کل اناء یترشح بما فیه
نیکوست فرمود خدای بزرگ هر آینه بچشانیم ایشان را کافران را در دنیا از عذاب نزدیک پیش از عذاب بزرگ که در آخرت است هر ظرفی تراوش میکند آنچه در اوست

قسم سوم در لغات مفردات بترتیب حروف تهجی باب الالف

رضا جزا استقصا ترسا عیا غبا انبا افشا صفا عبا قرا الا عشا غشا

غنا منزا قفا شتا خلا ملا مصفا مسا خطا افشا کدخدا سما پیدا

حصا اقتدا دنیا اشتها بینوا تمنا تقاضا التجا ملجا ماخولیا علیا

محابا امضا انبیا اشقیا املا جلسا بینا جهانا احشا لولا مدارا شیدا

سودا بینا شفا وفا جفا **باب الباء** اصحاب حساب ثواب

صواب اولوالالباب شباب ارباب حجاب جلاب بواب

غلاب خطاب جواب عتاب دواب قصب عجب ادیب غریب

تعذیب رقیب تهذیب لبیب الادیب عجب جیب آسیب

نهیب شکیب نشیب واجب کاذب جانب طالب صاحب

منسوب مرهوب آشوب محبوب حسب عذب عرب عقب

کلب شغب منصب مغضب مغرب طلب حرب

تعب قصب مترقب طرب قطب کعب موجب مستوجب

نقیب طبیب **باب التاء** تربیت مصلحت فهرست موعظت

منت نعمت موہبت رحمت قدرت غفلت امت ہمت

رحلت عزلت عزت فتوت مروت رغبت صولت نزہت

فسحت وسعت ہجرت وحشت نصرت نبوت جبلت اذیت

کربت فطنت خبرت حدت خلقت سلطنت مملکت محنت +

صفوت فطرت ذلت لعنت عادت مدت حرکت صنعت

سطوت طلعت مودت خست خفت ہیبت حسرت شوکت

جدت نفرت بہجت غیرت ہیأت شفقت عصمت ثروت

خطبت نکہت شدت طیبت رقت نکبت تہمت طاقت

انابت اجابت دعوت حاجت بلاغت عنایت شفاعت شماتت

سلامت سیاقت بضاعت قناعت ملالت جماعت کفایت

تجارت عمارت کفارت معالجت مرافقت خصومت خجالت خباثت

اطاعت نہایت مہابت حمایت رعایت ظرافت طراوت

شکایت آفت مخافت مقالت حراست ریاست معرفت جسارت

شجاعت سخاوت اعادت سیاحت صباحت ملاحت

مزاحت راحت جلاوت ضلالت بطالت رایت ضیافت

استطاعت فصاحت صلابت خسارت غرامت علامت متانت

سماحت وقاحت نزاکت ولادت سعادت استعارت سفاہت

مناصحت مباسطت ملاعبت مجانبت مکالمت محاورت مجاورت

معاشرت مواظبت مبارزت مداومت مصیبت اہلیت

مشیت تہنیت وسیلت عزیمت مقاومت ملاطفت مشابہت

مواجہت مضارعت متابعت معاتبت مخالطت مطاوعت مناقشت

مصالحت مسامحت مجالست مطابقت منازعت مفارقت

موافقت حسنات درجات نبات نبات کائنات التفات

درجات درکات مناجات اخراجات فرات صیت بیت

نصیحت وصیت طبیعت حقیقت غنیمت زینت معیشت

خشونت شوکت معونت ذلت ممنونت بروت

ہنگفت مغفرت اردی بہشت گشت زشت سرشت معاقبت

عافیت لعنت مذمت عقوبت کدورت عشرت منفعت

باب الثاء غیاث میراث وارث حادث بحث خبث لیث

باب الجیم لوج عوج موج اوج علاج حاج حجاج مزاج علاج اماج

نسیج پیچ سلج گنج وسترنج تفرج تدریج درج برج باب الحاء

سلاح نکاح فرح شرح طرح مستقبح مدح قدح مساح صلاح

فلاح سیاح جراح ملاح صالح طالح ناصح فصیح مسلح مسیح

صحیح قبیح صلح باب الخاء تلخ لاخ توبیخ کاخ راسخ

پاسخ فرخ برزخ زنخ شیخ بیخ باب الدال مزید خرید بعید

وحید کلید ورید توحید مستفید تایید جاوید بید برید حمید دود رود حسود

جود قید حد مجرد معهود مسعود احمد معتمد مهد خردمند گزند الوند سمند

ند مستمند قند کند پابند سواد نهاد مرداد فولاد اجتهاد

عناد جهاد برد ورد گرد سره مرد درخور عضد درود

مرد عقود ضد ند مکاید زاید موائد ساعد ناقد کاسد فاسد جلاد

قاصد شاهد زاهد تردد تقاعد ناساعد اید عقد ملحد

نقد باب الذال ملاذ معاذ منفذ مشعوذ

آثار فرار بازار سزاوار تحریر سور باب الراء نافه ناخوش پلید

استظهار دیار ستمکار دوار کارزار استغفار استبصار تیار پایدار دمار

عیار تاتار عذار عیار افطار ایثار انکار زنهار تیمار زنهار پندار

کنار پیکار بیمار ذوالفقار سنار دینار افتخار ابرار گندنازار سنجار

گزیر نفیر صریر عنبر قطمیر تعبیر تقصیر تطهیر سریر حصیر حصار

حصر دهر سحر عذر تحجر غدار عذار تیسیر توفیر حقیر تعبیر خطیر تشویر ضمیر

دفتر حذر مسخر سبادر مختصر قدر زیور عبیر کاغذر بدر کبر منکر

مختصر زهر شکر بکر نصر کسر زجر حمر ذکر ندر قهر بصیر سرر

ضاجر شاطر سائر خاطر بصائر منصور مدبر متحیر مستتر عمر جعفر

مجبور ازار تجاسر مناجر نوادر مقامر آمر کاشغر شاعر تاجر

عین القطر ستور دور سرور بخور زنبور دستور کفور حرور

باب الزاء جز کمر قدر انگر دبیر صادر پهر بزر گوهر

مجاز اعجاز انجاز شیراز عجوز موز نوروز رز [illegible]

فراز نیزه باز انداز چرخ مرکز چیز پشیز [illegible] ستیز طراز

۵۱

۱۲

زواز گرز انبار مطر کنر بهار پزاره مبارز از باب السین نفس

قفس درس ناموس عروس فسوس قیاس الماس پاس

اساس حبس یاس اقتباس خروس افسوس مجلس نفیس

تلبیس برجیس قدس پارس طرابلس باب الشین عرش

نرش عیش طپش جنبش کشش ریش تراوش نوش هوش خوش

حلقه بگوش آغوش سیاه گوش نقش کشکش اغلش العطش

آمیزش سازش پاداش یکپاش خیلاش اوباش تلاش تاش

فاش پرخاش نقش فاحش بطش دانش باب الصاد شخص

رقص نقص مخلص غواص قصاص خاص اخلاص باب الضاد

ریاض اعراض نقض نبض عوض فرض تعرض معرض تفویض عارض

معارض مریض خوض مخفوض محض بعض قرض باب الطاء

نشاط بساط انبساط سماط رباط اخلاط توسط محیط خط قط سقط نقط فرط

خبط نمط واسط بسیط محیط باب الظاء وعظ الفاظ محفوظ

ملحوظ غیظ غلیظ حظ باب العین شفیع بدیع منیع مطیع

توقیع تصدیع جمیع ربیع مطاع قاع ارتفاع نزاع زرع مطبوع مجموع

مطلع مستمع مشبع شمع شجع وقع رفع نفع نطع طمع نزع فزع جزع ورع

مقطع قلع تنوع تطوع تضرع تصنع مرصع مرع موقع جامع لامع طالع مانع

تابع مواضع تواضع واقع واضع نوع ممنوع **باب الغین** بالغ

مبلغ دریغ تیغ **باب الفاء** وصف معاف اعتراف اعتکاف

خلاف قاف مصاف کفاف گزاف عفاف اعراف اسراف

صاف مالوف معروف وقوف فیلسوف تصنیف تالیف تعنیف

کثیف خریف حریف ظریف لطیف نظیف عفیف شریف تکلیف

تشریف کسوف زحف صرف ظرف حرف کهف کشف وقف تلف

صدف کلیف ضعیف سیف ضیف حیف تصوف تاسف

تکلف توقف سولف مضاعف اضعاف **باب القاف**

استبرق مستغرق متعلق تملق ازرق بیدق فائق لائق صادق

حاذق باسق واثق سابق موافق عشق دمشق فسق نسق

دلق قلق جلق رمق رزق فرق خندق نطق خلق

آفاق قفچاق عراق اتفاق تریاق اعناق طاق فراق صداق
نیاق حق دق شق جوسق رونق زورق ضیق دبیق رفیق فریق
طریق حذاق تلفیق زندیق لیق وثیق تفاریق ورق زرق

باب الکاف

تاک باک ہلاک ماناک ادراک خنک تنگ چنگ فرہنگ فرسنگ
خرسنگ آہنگ فرنگ سرہنگ ارژنگ سالک تدارک مالک تارک
اہک بعلبک چابک اتابک ملک فلک نمک کلک فلک سلک
ملک ممسک محک کردک خشک مشک پیک ریک

باب اللام

جلال زلال کمال خصال مثقال آل مجال مقال عیال
استقبال لال اہمال اعتدال زال بال بدسگال عاجل فاضل
اجل عامل کامل باطل قاتل ازل ارامل انامل جمل حمل سنبل
تامل اہل نحل سہل جہل ہزل جدل بذل عزل جبل اجل شغل
دخل تحمل مقبل وصل فصل معمول مہمل خطل منزل حیل
دغل غل غسل وحل محفل اہل مترسل مہل تغافل تکاہل
تناول تطاول میل نیل رحیل سبیل عدیل تعطیل

تاویل توکیل ذلیل طویل دلیل جهول مامول حلول معزول حصول

دخول نزول هول قول کهیل سیل ذیل خیل شمائل زائل هیکل

عادل فسل اصل جبل جهل بطال ملال غربال خیال

باب المیم کام گام مشام خرطوم مقسوم معلوم سموم

ظلوم نعیم قدیم عظیم جسیم تسلیم مقوم الیم سقیم مقیم انام تمام

شام ازدحام حطام انجام فرجام الزام زمام عزم جزم

رسم بادم ابهام درهم ابهم انجم تکلم منهم جسم خشم عدم نجم حرم

شبنم مرهم درهم مستحکم خشم ارم خرم فراهم لاجرم تلاطم دمادم

طارم حاتم ملازم ملائم آرزم خوارزم مشوم معصوم انتقام موسم علم

مستلم معظم اقلیم تعلیم مرسوم بهائم باب النون خوان زمان امان

بوستان گلستان نشان اوان ریحان ضمیران کنعان نوشیروان

ایوان الوان لسان ارکان ابنان عنفوان عنوان لمعان سکان

چوپان بیکران خاندان حرمان پیلدمان شیرژیان بستان

جهان مغیلان اردشیر بابکان پیکان عریان دودمان خاربنان

توامان برہان ارسلان خانمان امکان توان بجردان ہمعنان ہمدان ہمدمان

مبین جبین کمین معین یمین نوشین تحسین پیمان اعیان فغان طالقان

نسرین حزین ضمین سیمین کابین قندین پوستین بالین آفرین

انجمن کودن مؤذن ممکن ہین یمین مامن عین چمین زمردین تمکین

ایدون فریدون مقرون ہمایون بوقلمون موزون تغابن متہاون

دون زبون مدفون پیرامون فنون وارون میمون مضمون گردون

قرائن روزن یاسمن یمن بدن مرہن تلون من وطن امین نشیمن مضمون

شناختن فروماندن آشفتن ورزیدن نوردیدن پائیدن گزیدن پرداختن حسن

ہشتن پاشیدن جوشیدن خوشانیدن سپر انداختن کاہیدن گرائیدن شنیدن

انداختن حیوان سحبان اندوختن گماشتن درکشیدن زبان بسر بردن گواریدن افراختن

بازو عضو جزو پیرو شہرو لہو محو سہو عرو ریو عدو علو لواو باب الواو سنگین

دریا بہرہ واقعہ کجاوہ سنگلاخ عصارہ مکاشفہ مراقبہ کافہ مایہ فواکہ باب الہاء

مجاہدہ مصادرہ خزانہ سابقہ محاسبہ مغارہ فرومایہ آزادہ مناظرہ طائفہ ہرآئینہ

داعیہ دراعہ قائلہ فاجرہ گوشوارہ پراگندہ مطایبہ بادیہ گلاسہ مفاوضہ تازیانہ پیمانہ

قواضه پاینده پایه مواخذه کتابه اماره مجادله مناظره ناصیه هواره لاشه جاده لاله قباله

جاله تمه حلیه هدیه رعشه ذروه قرطه درجه خطه فتنه خرده فی الجمله سراسیمه حجره کرشمه زم

شبه سره شره کلمه ابله بقیه پیشه صره نفقه طعمه سخره صخره مژده فضله غصه سفره بهره

طبله شکنجه موجه زهره دقیقه بره قصیده ملاطیه خیره طیره تیره نوزیوزه برکه افسرده

بصره نکوهیده پیشه نجیبت نغمه حجره زمزمه بهره بدیهه لطیفه بذله کوفته مذمه

کلبه زنده تجربه معده فرسوده اسکندریه آگنده جزیره آبگینه قبیله وسمه بدرقه

ورطه شیوه صدمه کریوه دوشیزه دجله نطفه فقیره کرم پیله عربده عرصه ذخیره تعبیه

جعبه مدرسه معرکه مهره معجزه جذبه خلیفه قلعه عرفه غره قلعه نعره وظیفه مسئله قطعه نکته

افواه جاه تباه خانقاه خیلگاه فقیه سفیه کریه ستوه شکوه کوفه وجه فارعه تره **باب**

الیای بهای رای لالی ابادی مناهی بردیانی بی تحاشی وادی معلم کتابی هیولانی

حرامی شانی دجی ماحضری ماضی اودی ماوی نهی می تجلی اهلی لغی یهودی نصرانی

شمعی جوهی سروری روسپی راعی ترقی راضی نوامی ذوالنون مصری علوی خوزی

بجنی هی برکی شتری معنی غنی مستغنی نادری مشتری تعدی کردی بی مسئولی

مستقصی سپهری تقوی فتوی کسری لغوی پرواری تهی خامی **تمام شد** ماه اگست